

در آب و بایم دریشه اندیشه که دم که مروت
باشد همه در پیج من در خلوت **شعر**
در پیش مرغی بصبح من نالیید
عقل و دلم بر دو طاقت بهوش
یکی از دوستان فلان را
بگر آوز من رسید بگوشت
گفت یا بریند اشتم که ترا
بانگ مرغی چنین کند بهوش
گفتم این شرط ادیت نیست
مرغ تسبیح کوی و من خاموش
حکایت وقتی در سفره حجاز طایفه جوانان
صاحب دل مهدم من بودند و مهم قدم و قیامها
ز مزمزه بگره اندی و بیستی چند گفتند که بکنند بی

و عابدی بر سبیل منکر حال درویشان بود
بجز از دل این تا بر سبیل خیل منلال کوهی از
خیل عرب بدر آمد و آوازی بر آورد که مرغ
از هوا در آورد و کشته عابد را دیدم که در
رقص آمد و عابد را بیند آخت و راه بیان گرفت
و گفتم ای شیخ در حیوان اثر کرد و در تو اثر کرد
همچنان در تو تا وقت من کند **بیت**
و ای چه گفتم مرا آف ببل سخن تو خود به آدی که
ز عشق بیخبری آشته بشعر عرب در حالتت
طرب که ذوق نیست ترا آتش طبع جانوری
و عند سبب انانتهای علی الخس بکمل عضون البان
لا اکح الصد **شعر** بد که کشن هر چه بینی در
خروشت دلی داند درین سخن که گوشت

عابدی در پیش

و عابدی بر سبیل منکر حال درویشان بود
بجز از دل این تا بر سبیل خیل منلال کوهی از
خیل عرب بدر آمد و آوازی بر آورد که مرغ
از هوا در آورد و کشته عابد را دیدم که در
رقص آمد و عابد را بیند آخت و راه بیان گرفت
و گفتم ای شیخ در حیوان اثر کرد و در تو اثر کرد
همچنان در تو تا وقت من کند **بیت**
و ای چه گفتم مرا آف ببل سخن تو خود به آدی که
ز عشق بیخبری آشته بشعر عرب در حالتت
طرب که ذوق نیست ترا آتش طبع جانوری
و عند سبب انانتهای علی الخس بکمل عضون البان
لا اکح الصد **شعر** بد که کشن هر چه بینی در
خروشت دلی داند درین سخن که گوشت

و عابدی بر سبیل منکر حال درویشان بود
بجز از دل این تا بر سبیل خیل منلال کوهی از
خیل عرب بدر آمد و آوازی بر آورد که مرغ
از هوا در آورد و کشته عابد را دیدم که در
رقص آمد و عابد را بیند آخت و راه بیان گرفت
و گفتم ای شیخ در حیوان اثر کرد و در تو اثر کرد
همچنان در تو تا وقت من کند **بیت**
و ای چه گفتم مرا آف ببل سخن تو خود به آدی که
ز عشق بیخبری آشته بشعر عرب در حالتت
طرب که ذوق نیست ترا آتش طبع جانوری
و عند سبب انانتهای علی الخس بکمل عضون البان
لا اکح الصد **شعر** بد که کشن هر چه بینی در
خروشت دلی داند درین سخن که گوشت